

# برداشتن مرز خویشتن و دیگری

محمدحسین قدوسی

ارائه شده برای نشست حکمت نامتناهی

۱۴۰۴/۰۴/۰۷

- ارتباط ما با دیگری چگونه برقرار می شود؟

این سوال در ابتدا ساده و بدیهی می نماید. هر نوع تفهیم و تفهم بین دو انسان یا دو موجود صاحب شناخت باعث برقراری ارتباط است. اما سوال در اینجا از زاویه دیگری مطرح است :

- چگونه انسان با دیگری رابطه عمیق تر از تفهیم پیدا کرده و به تفاهم می رسد؟
- چگونه هر دو به فهم مشترکی از یک موجود یا فرد یا حادثه واحد می رسند؟
- چگونه این تفاهم عمیق می شود و شامل عمق احساس، زندگی، منافع و وجود دو فرد می شود.

زمانی این تفاهم عمیق می شود که یکی از این دو - یا هر دو باهم - بتوانند بخشی از دنیای دیگری را درک کرده یا بتواند دنیای خود را به او منتقل نموده یا هر دو دارای یک دنیای واحد شوند. چنین سوالی در بسیاری از ارتباطات دنیای انسانی مطرح است: از سیاست و اجتماعات تا تبلیغات دینی و سیاسی و تجاری و مخصوصا در دنیای مدرن بیش از هر جای دیگر در هنر مطرح است.

بازیگری یکی از اساسی ترین عرصه هایی است که این سوال در آن جایگاه ویژه دارد. سوال از اینجا شروع می شود که چگونه بازیگر باید محتوایی را به تماشاچی منتقل نماید. این سوال در ادامه و در تعالی مفهومی خود به مراتبی بسیار بالاتر از این می رسد و در نهایت به اینکه چگونه بازیگر نقش خود و وضعیت تماشاچی را آنچنان درک و زندگی کند که بتواند پلی بین این دو شده و این پل بخشی از زندگی و حقیقت او شود. کنستانتین استانیسلاوسکی (Konstantin Stanislavski) که با تفکر بنیادین خود، انقلابی در این عرصه ایجاد کرده و بازیگری را از یک عمل تصنعی برای رضایت تماشاچی یا القای یک مفهوم و محتوا به عملی واقعی انسانی تبدیل نموده که بازیگر به جای بازی - به معنی قبلی آن - نقش را زندگی و خلق می کند و گویی در این نقش جلوه جدیدی از خویشتن را کشف و شهود نموده و آن را "تماشائی" و "اجرا" می نماید.

آنچه در اینجا در مورد بازیگری مطرح است در بسیاری از نقش های دیگر انسان در عرصه دیانت، سیاست، روانشناسی، علوم اجتماعی و ارتباطات انسانی نیز مصداق دارد: "چگونه انسان در تمام این عرصه ها به جای تلاش برای القا و بیان یک محتوا، به درک و کشف یک حقیقت جدید و وحدت با آن پرداخته و از طریق ارتباط با انسان یا انسان های دیگر به توسعه آن حقیقت همت گمارده و در فرایند توسعه نیز بدون قصد القا یا حتی اعلام، به خلق جهانی بزرگتر و کامل تر اقدام می کند و در این راه جلوه های جدیدی از خویشتن را نیز کشف می کند؟

در مسیر تفاهم یا تفهیم انسان در تمام این علوم و ارتباطات، "طیفی از محتواهای گوناگون" تشکیل می شود که از "اعلام یک طرفه انسان به مخاطب" در روانشناسی و تبلیغ و دیانت و مانند آن شروع می شود تا آن ارتباط حقیقی که در دو طرف هیچ قصدی برای این رابطه یک طرفه وجود ندارد و تماما "خلق و کشف و وصول به حقایق جدیدی" است که هر دو طرف در آن غرق و محو می شوند....

اما چگونه چنین رابطه‌ای بین دو انسان در سیاست و دیانت و ارتباطات اجتماعی و روانشناختی ممکن است؟

برای حصول به این رابطه متعالی انسانی مطالب و راه‌حل‌های بسیار گفته شده که هرکدام ارزش و اهمیت خاص خود را دارد. از روش‌های درک مخاطب و قضاوت نکردن تا شیوه‌های عمیق‌تر هم‌فکری و هم‌راهی و غیر آن. استانیسلاوسکی هم در عرصه پیچیده و سخت هنر بازیگری مطالب و روش‌های ارزشمندی را ابداع نموده است.

اما حکمت نامتاهی در این عرصه به ریشه‌های وجودی انسان پرداخته و از کاوش وجودی انسان و تمایلات و فرایند تفاهم به ترکیب عمیق‌تری از توجه به نفس می‌پردازد که در طی آن فرد به عمق ویژه‌ای از درک و کشف و شهود نائل شده و تفاهم معنی و مفهوم دیگری پیدا می‌کند.

برای درک این مفهوم به جای غور در بحث نظری به توضیح و تبیین تجربیاتی می‌پردازیم که در باشگاه اندیشه برای دوستان صورت گرفته تا بحث کاملاً ملموس و روشن شود. شما در حلقه "نگارش به مثابه سلوک" نشست‌هایید و مشغول تجزیه و تحلیل تجربیات جمعی دوستی هستید و سعی در این دارید که خود بهترین استفاده را برده و بیشترین بهره را به دوستان دیگر برسانید. در این فرایند درونی، توجه و تفکر به چند صورت ممکن است در شما رخ دهد. اول اینکه در فرایند توجه به تجربه دیگری شما تماماً به خود توجه کنید و خود را در این عرصه و در تجربه آن قرار دهید و کاملاً به خود مشغول باشد و اگرچه با دیگری و در جمع صحبت می‌کنید، اما همه این توجه به خود است. در این حالت استفاده فراوان خود را تامین کرده‌اید بدون اینکه محتوایی تضمین شده به دیگری منتقل شده باشد. دوم اینکه توجه خود را به تجربه دوست خود داده و تمام نیروی خود را صرف تحلیل و کمک و راهنمایی به او نموده و در این راستا تلاش خود را کامل کنید. ممکن است انسان این را بهترین حالت تصور نموده، اما سوال این است که با چه زمینه و در چه فضایی تجربه دیگری را تحلیل می‌کنید؟ روشن است که در این حالت غیر از فضای زندگی و تفکر و دانسته‌های خود زمینه دیگری در دسترس شما نیست. طبیعتاً این فضا بسیار ضعیف و کم‌ارزش است و اگرچه شما نیت خیری دارید اما امکان نگاه از بالا به این تجربه را ندارید و مجبور هستید به نگاه خود اکتفا کنید. حداکثر مراقبه و دقتی که می‌توانید انجام دهید این است که در نظر داشته باشید که دوست شما شرایط و فضای متفاوتی دارد و مخصوصاً دچار حالت قضاوت و نصیحت نشوید. چه بسا در غیر فضای صمیمی نگارش این نوع نگاه و گفتگو کمتر باعث گمراه کردن دیگری شود اگرچه در فضاهای دیگر ممکن است خطرناک باشد. سوم اینکه سعی کنید اشتراکاتی با دوست صاحب تجربه پیدا نموده و این اشتراک را منبع درک و فهم و تفاهم کنید. در واقع در این حالت شما سعی می‌کنید از موضعی بالاتر و مهذب‌تر تجربه را دیده و در مورد آن به گونه‌ای صحبت کنید که امکان تفاهم بیشتری باشد. این حالت اگرچه بهتر است اما محدوده کوچکی برای اشتراک پیدا می‌شود که در خیلی موارد همان حالت دوم است که رنگ و لعاب ظاهری گرفته است. چهارم اینکه انسان از لاک خود بیرون آمده و وضعیت دیگری را همچون یک تمرین تجسمی تصور کند. این حالتی مجازی و غیرواقعی است که برای خود انسان فوایدی دارد ولی طرف مقابل را گیج و سرگردان می‌کند.

پنجم توجه به خود به معنی محدود - خود در مقابل غیر - و اینکه انسان وضعیت بیرونی را ببیند و خود محدود را در همان وضعیت تصور کرده و به تحلیل و گفتگو بپردازد. چنین مسیری گاه می‌تواند خطرناک و راهزن باشد.

وضعیت دیگری که اگر در غیر جای خود صورت بگیرد بسیار غلط و انحرافی است و انسان را از مسیر دور می‌کند توجه به افراد و غفلت از خویشتن به نیت کمک و خیرخواهی و پیدا کردن جواب سوال دیگری است که اگر در غیر جای خود انجام شود کاملاً فرد را از خود دور کرده و چه بسا در امور روحی باعث گمراهی دیگری می‌شود. اما با ترکیب "بازگشت به خویشتن" و پیاده کردن آن در مسیر زندگی جمعی و ارتباطات اجتماعی ماهیت تمام این ارتباطات و تبلیغ و بازیگری و حتی نصیحت و تعلیم و مانند آن تغییر نموده و عینیت جدید حاصل می‌شود که با قبل از آن به کلی متضاد و متناقض است.

وقتی انسان در مواجهه با عینیت‌ها و افراد بیرونی قرار می‌گیرد مرزی که خویشتن را در کلیشه و دنیای خود محدود می‌کند حاصل لایه‌هایی است که به گرد خویشتن کشیده شده و ناشی از تمامی تمایلات، ملکات، گرفتاری‌ها و همه سنگواره‌هایی است که انسان را در خود منجمد می‌کند. این‌ها از کمالات ثانویه شروع شده و به کمالات اولیه و سامان و هر چیز دیگر انسان می‌رسد. وقتی انسان در این مواجهه از این لایه‌ها گذر کرده و به سوی حاق خویشتن می‌رود به عینیتی از خویشتن می‌رسد که مرز بین خود و دیگری در آن به سمت محو شدن پیش می‌رود.

در این حضور نزد خویشتن است که انسان با دیگری و با عینیتی که در مواجهه با آن است یکی می‌شود و در حالی که واقعه در ظاهر بیرونی را می‌بیند و با دیگری در حال تعامل است در همان حال حقیقتی کامل‌تر و برتر از خویشتن را کشف می‌کند و تفاهم او با دیگری نه از روی خیرخواهی و مراقبه و توجه بلکه از کشف قله‌ای از خویشتن است که در این قله به صورت واقعی و عینی بین این دو اشتراک است و اشتراک آنان شامل حقیقتی بالاتر و برتر است.

آنچه ذکر شد مرحله بالا و سخت است که بدون تمرین‌ها و سیر روحی امکان رسیدن آن نیست. در نشست‌های ۴۲ تا ۴۴ در این مورد توضیحاتی ذکر شده است. اما مراحل از این موقعیت استثنائی برای همه افراد قابل حصول است به شرط رعایت ارکان حرکت انسانی که در رساله عملیه توضیح داده شد.

اما راه میان‌بری نیز برای اصحاب حکمت نامتناهی وجود دارد. در عین اینکه رسیدن به این مرحله سخت است، اما با ترکیب روایت با این پروسه می‌توان به پروسه جدیدی رسید که همان "مذاکره وجودی" است. در مذاکره وجودی اگرچه انسان در مواجهه با دیگری به توجه به نفس می‌پردازد اما با رعایت قواعد "روایت وجودی" این بیان و تفهیم در نهایت تواضع و توجه به نفس است و به همین دلیل "مذاکره وجودی" در صورتی که با اصول و چهارچوب خودصورت گیرد در نهایت لطافت و بهره‌وری برای طرفین خواهد بود.

آنچه ذکر شد شمه‌ای از توضیحات نظری است که هدف از این بیان توجه دادن به این نکته است که مسیر در جهت پاسخ به این سوالات و غور در آن باز است اما این تنها با یک حرکت ذهنی، نتیجه ناقص و ابتر خواهد بود و باید همراه با حرکت نظری برنامه‌های دیگری هماهنگ با آن - مانند برنامه‌های عملی، کارگاهی و نگارشی - وجود داشته باشد تا در یک پروسه حساب شده بتوان به نتایج لازم رسید و این همان برنامه‌ای است که در حلقه محاکمات باید تدوین و تشریح و پیگیری شود.